

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که ، عرض کردیم نکته ای که از کلام مرحوم نائینی می خواهیم بخوانیم از این صفحه ی ۷۳ در جلد ۲ یک مطلبی ایشان دارند چون در ضمنش مطالب دیگر هست گفتیم این مطلب ایشان . یک مطلب اینکه آیا اجازه از قبیل اماره است یا از قبیل اصل عملی طبعاً مرادشان از اصل عملی ، اصل عملی محرز چون عرض کردیم اصل عملی محرز موضوع را اثبات می کند اصل عملی غیر محرز فقط حکم دارد مثالش هم در همین قبل از بحث مثال زدیم .

یک دفعه می گوید شما رکوع انجام دادید این می شود محرز یک دفعه می گوید نه امضی فی صلاتک این می شود محرز فرق بین محرز و غیر محرز ، مثلاً می گوید از دکان قصاب مسلمان گوشت خریدم ، یک دفعه می گوید مزکی است ؟ این می شود اصل محرز ، قاعده ی سوق می شود اصل محرز ؛ یک دفعه می گوید نه بخور ، کل ، بخور ، اگر گفت بخور می شود غیر محرز ، فرق بین محرز و غیر محرز را خیلی واضح عرض کردیم ، اگر تصرف در موضوع بکند اسمش محرز است اگر تصرف در حکم فقط بکند اصل غیر محرز است .

آن وقت اگر بنا باشد اجازه را ملحق بکنند غالباً به اصل محرز مثل استصحاب ، عرض کردیم استصحاب همیشه من عرض کردم تعابیر بنده است که جزو اصول سحر آمیز است یک حالت عجیبی دارد قداماً که غالباً آن را اماره می دانستند آقای خوئی هم از متأخرین علی خلاف المشهور ایشان هم اماره می دانند ، آقای خوئی هم استصحاب را اماره می دانند لکن اماره ای که جنبه ی حکایت ندارد لذا لوازم و ملزوماتش حجت نیست روی این جهت است .

اماره اگر جنبه ی حکایت داشت مثل خبر واحد لوازمش و اینها حجت می شود این اماره است ولیکن جنبه ی حکایت ندارد اما قداماً چرا جنبه ی حکایت می گرفتند و توضیحاتش را عرض کردم در مباحث استصحاب مفصلاً توضیحاتش بیان شد و سر این مشکل چیست ، از نظر تحلیلی که ما کردیم آقایان که تحلیل ندارند تحلیلش را عرض کردیم در واقع اعتبارات قانونی خوب دقت بکنید اصل اولی ، فرض اولی اینکه نیست این فرض اولی ؛ یا جهل است ، یا جهل است یا نیست ، اصلاً نیست یا جهل است ، نمی دانیم .

بعد می آید می گوید نه این را می خواهیم قرار بدهیم این را که می خواهد قرار بدهد باید روی نکته ای باشد طبق آن نکته باید قرار بدهد یعنی نکته را هم که در نظر می گیرد چیزی را که می خواهد قرار بدهد مناسب با آن نکته باید باشد . این نکته ی خیلی مهمی است در باب

اصول که طبق آن نکته ؛ مثلا در با قاعده‌ی تجاوز عرض کردیم نکته‌اش این است که در حال سجده شک می‌کند رکوع کرده یا نه ببینید نکته را این در نظر می‌گیرد که تو در حال نماز هستی ، حمد و قل هو الله را هم انجام دادی ، سجده هم که الان داری می‌کنی ، نماز هم که ترتیب دارد بعد از قرائت حمد و قل هو الله نوبت رکوع است بعدش سجده است قبلش را انجام دادی بعدی

ببینید اینها را که به هم بریزید چه در می‌آید پس رکوع انجام داده‌ای بلی قد رکعت ؛ آن نکته را در نظر بگیرید جعلش باید مناسب با نکته باشد . لذا اصول عملیه‌ای که داریم یا قواعد فقیه فرض کن مثلا آقا تصرف می‌کند خوب ممکن است غاصب باشد شما از تصرف جعل می‌کنید ملکیت نه مالک است ید را اماره‌ی ملکیت ، آقایان عده‌ای ید قائلند حق این است که اصل عملی است اصل عملی محرز ، یعنی احراز ملکیت دقت کردید ؟

یعنی نگاه می‌کنیم چه چیزی را نگاه کرد تصرف ، تصرف مناسب با چیست با ملکیت ، پس اگر خواست یک اصلی قرار بدهد یک چیزی را جعل بکند مناسب با همین نکته باید باشد ؛ مناسب با این نکته این نیست که مثلا بگوید این ارث برده از پدرش ببینید این دارد تصرف می‌کند پس این را ارث برده است این جعلش مناسب نیست جعل این مناسبتی است ، این یک مطلبی است که تناسبی ندارد یکی از حضار : اگر تناسب نداشته باشد مقبولیت پیدا نمی‌کند .

آیت الله مددی : نمی‌کند نه ؛ اصلا نه یعنی اصلا در دایره‌ی عقلا می‌گویند چه ربطی به او دارد خیلی خوب او ایشان تصرف کرده است یک ماه می‌بینید عبا را پوشیده است این حتما از پدرش به او به ارث رسیده است این از کجا ؟ دقت کردید ؟

تناسبی ما بین تصرف و ارث نیست ، اما تناسبی ما بین تصرف و ملک هست ، اینکه می‌گویند لوازمش هم حجت نیست مرادشان این است دقت کردید چه شد ؟ یعنی شما در اصول این قاعده‌ی کلی ان شاء الله برای شما محفوظ بماند . در اصول فقط فرضش در باب اصول عدم نیست جهل است فرقی این است . در اعتبارات قانونی فرضش عدم است ، اعتبارات ادبی هم فرضش عدم است زید شیر نیست دیگر زید ، زید است .

فرضش این است که زید شیر نیست شما می‌خواهید او را شیر قرار بدهید و لذا عرض کردیم اعتبارات را اگر بخواهیم تفسیر موجزی بکنیم این طور است اعطاء حد الشیء لغيره به نظرم مرحوم آقای علامه هم همین را آورده در اعتبارات قانونی به نظرم یا این عبارت است یا شبیه به این عبارت به نظرم در ادراکات اعتباری در جلد اول اصول فلسفه این اعطاء حد الشیء لغيره این معنای تنزیل است معنای اعتبار است دقت کردید ؟ اعطای حد الشیء

لکن این در اموری است که واقعیت ندارد در اصول عملی جهل است نه اینکه ، یعنی شما نمی دانید واقعا مثلا زید مالک هست یا نه تصرف را می بینید ببینید و لذا همیشه در اصول عملی آن چیزی را که مدرک شماست من همیشه توضیح دادم در باب اصول عملی یک نوع دخل و تصرف در صور ادراکی شماست یعنی می آید صورت ادراکی شما را می بیند درش کار می کند صورت ادراکی شما چیست ؟ این آقا تصرف ، یک ماه است این عبا را دارد می پوشد این می آید در این صورت ادراکی دخل ملکش است ممکن است ملکش نیست ممکن است هر دویش ممکن است .

شما جهل به ملک دارید اما صورت ادراکی شما چیست تصرف است ، با این صورت ادراکی درست می کند ملکیت را دقت می کنید؟ یعنی نکته ی اساسی در اصول تصرف در صور ادراکی شماست و اینکه در فلسفه اینها را بحث می کنند چون در فلسفه در صور ادراکی بحث نمی کنند در امور واقعی بحث می کنند این تصرف در صور ادراکی شماست و حقیقت اصول عملیه تصور در صور ادراکی است ببینند شما چه مقدار معلومات دارید آن معلومات شما را در نظر می گیرند طبق آن معلومات و این اصول عملیه چون برای نکته ی اساسی اش مثل بقیه ی اعتبارات تسهیل جامعه است دائما یعنی غالبا نمی توانم بگویم دائما ، دائما روی ، می خورد به کاری که به قول آقایان مثل مرحوم شیخ و دیگران وظیفه ی عملی ، می خورد به این جهت .

مثلا قاعده ی تجاوز ، قاعده ی سوق مسلم ، قاعده ی فرض کنید ید ، قاعده ی من ملک شیئا ملک الاقرار به الی آخره قواعدی که آمده این قواعد یا استصحاب یا براءت یا احتیاط ، احتیاط یا تخیر ، البته عده ای مثل فکر می کنم مرحوم نائینی هم همینطور باشد تخیر را به معنای اصل عملی قبول نکردند چون لابدیت را عقلی گرفتند . ما تخیر را به معنای اصل عملی هم قبول کردیم شرحش در محل خودش علی ای حال مثل تخیر بنا بر اینکه اصل عملی داشته باشد و الی آخر اموری که هست .

ببینید در آن صور ادراکی شما تصرف می کند نتیجه ی آن تصرف می گوید این ملکش است شما معامله ی ملک با آن بکنید ، نتیجه ی این تصرف می گوید این مزکی است معامله ی مزکی با آن می کنید هم می خورید هم درش نماز می خوانید هم می فروشید ، خرید و فروش می کنید تمام آثار مزکی را با آن بار می کنید این روشن شد ؟

مشکل در باب استصحاب چیست ، مشکل در باب استصحاب این است که یک چیزی نیست که بخواهیم طبق او عمل بکنیم در استصحاب خود یقین شما را نگاه کرده است مثلا اصالة الطهارة شک دارید طهارت است یا نه می گوید بنا بگذار به طهارت کل شیء لک طاهر ، کل شیء طاهر .

عرض کردم چند بار عرض کردم کل شیء طاهر در کتاب مقنعه‌ی شیخ صدوق مرسل آمده است چنین حدیثی نداریم کل شیء طاهر آن که با سند آمده برای عمار ساباطی کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر آن که در کتاب با سند آمده این است در مقنعه اصلاً نمی‌دانم ایشان از کجا آورده است به صورت مرسل قال الصادق علیه السلام کل شیء طاهر، کل شیء طاهر نداریم.

بینید این کل شیء طاهر یعنی چه معنایش چیست؟ و لذا عده‌ای از اصولیین ما حتی مثل صاحب کفایه این دخل و تصرف را کردند این را می‌گویند جمع بکنید با لا صلاة الا بطهور، بنا بر اینکه لا صلاة الا بطهور هر دو طهارت را بگیرد هم طهارت خبثی را بگیرد هم طهارت حدثی، یعنی شما اگر می‌خواهید نماز بخوانید لباستان هم باید پاک باشد؛ حالا یک لباسی شک داریم پاک است یا نه کل شیء طاهر می‌گویند پاک است اگر پاک است درش نماز می‌خوانیم لا صلاة الا بطهور روشن شد؟ این دخل و

یعنی نحوه‌ی حکومت اصول بر یکدیگر و بر ادله‌ی اولیه به این ترتیب است یعنی یک چیزی هست طهارت است تزکیه است حلیت است، در استصحاب هیچ چیزی نیست لذا گفتیم اصل سحرآمیز است؛ اگر سابقاً پاک بوده می‌گویند الان پاک است اگر سابقاً نجس بوده می‌گویند الان نجس است. مشکلی که در استصحاب روشن شد سر مشکل استصحاب، استصحاب یک چیزی نیست که فرض کنید نظام اجتماعی اقتضاء می‌کند که حکم بکنیم به سوق مسلم این نظام اجتماعی حکم نمی‌کند یقیناً را توسعه بدهیم.

لذا عرض کردیم ما کرازا مرارا این تعبیرهایی که برای استصحاب کردند به نظر ما بهترین تفسیر، چون عرض کردیم ما استصحاب و فروع استصحاب و قواعدی که اهل سنت از استصحاب یقین لا یزال بالشک لا یزول بالشک درآوردند حدود ۱۸ - ۱۷ تا، ۱۲ - ۱۰ که الاشباح والنظائر سیوطی دارد ۸ - ۷ تا هم ما اضافه کردیم غرض ۱۸ - ۱۷ تا معنا لکن بهترین معنایی که می‌شود برای استصحاب انجام داد توسعه یقین بقاء، جهل هست نمی‌دانیم واقعی است یا نه این یقین، یعنی تنزیل کجا شد تنزیل، تصرف آن یقین را می‌گوییم باقی است این توسعه یقین بقاء این تصرف است.

یقین چیزی نیست مثل ملکیت نیست مثل سوق مسلم نیست مثل طهارت نیست لذا این اصل سحرآمیز، گاهی اوقات اقتضاء می‌کند نجاست، گاهی اقتضاء می‌کند طهارت، گاهی اقتضاء می‌کند ملکیت، گاهی اقتضاء می‌کند عدم ملکیت، گاهی اقتضاء می‌کند صحت، گاهی اقتضاء می‌کند بطلان اصلاً چیزی

و لذا عرض کردیم این نکته‌ای که مثل آقای خوئی می‌فرمایند استصحاب جنبه‌ی اماریت دارد نکته‌ی فنی‌اش این است در باب استصحاب تصرفی که شده خوب دقت کنید، تصرف در یقین شده است؛ یقین خودش چیزی نیست تصرف در یقین شده است و عرض

کردیم اگر می خواهد تصرف بشود باید نکته ای باشد مناسب با آن نکته تصرف بشود ، یقین جهت کاشفیت دارد در استصحاب هم این جهت آمده برایش آمده است روشن شد ؟

لکن کاشفیت واقعی نیست کاشفیت احساسی و عاطفی است شما درست کردید این فرق ، این کاشفیت را آقای خوئی دیدند یا قدما دیدند خیال کردند با کاشفیت واقعی یکی است روشن شد ؟ روشن شد از کجا منشاء اشتباه شد توجه نشد که این کاشفیت به خاطر اینکه حقیقت استصحاب یک اصل سحر آمیز است یک اصلی نیست که بخواهد جامعه را با آن اداره بکنند این تصرف در یقین است تصرف در یقین باید مناسب با یقین باشد دیگر طبق قاعده ای که عرض کردیم . پس چون یقین صفت کاشفیت دارد شما هم باید همین صفت کاشفیت یعنی این کاشفیت را توسعه دادیم لکن توسعه ابداع نفس است عرض کردیم اصول عملیه ابداعات نفس است ابداعات نفس تابع آن صور ذهنی است صور ادراکی تابع واقع نیست چون واقع مجهول است مفروض این است که واقع مجهول است ، این حرف هایی که مرحوم آقا ضیاء دارند تراحم حفظی ما اصلا سر در نیاوردیم از این حرف ها به کجا می خواهد منتهی بشود .

در باب اصول عملیه آن نکات فنی این است آن که درش در باب ، نمی دانم روشن شد ؟ در باب استصحاب این است که در استصحاب آقایان متحیر ماندند گیر کردند سرش این است آن سرش باید روشن بشود چرا چون در باب استصحاب ابداع که شد چه چیزی ابداع شد ؟ ابداعی که شد ابداع کاشفیت شد با اینکه جهل است نمی داند خبر ندارد همان یقین را می خواهد توسعه بدهد این کاشفیتی که ابداعی است این منشاء اشتباه شده است آقای خوئی خیال می کردند این اماره شده است این ابداعی است مثل احتیاط

یکی از حضار : آقای نائینی انکشاف می دانند اینجا را

آیت الله مددی : ها آقای نائینی لذا آقای نائینی گاهی می گوید که در باب مثلا قطع عرض کردم به نظرم در این کتاب متعارفش سه تا نوشته اما به نظرم آقای بجنوردی چهار تا می گفتند به نظرم آقای بجنوردی ، به نظرم آقای خوئی هم سه تا نوشته است در مصباح الاصول اما من از آقای بجنوردی چهار تا

ایشان فرمودند که اگر شما قطع پیدا کردید چهار نکته دارد یک : یک صفت ذاتی است انسان قاطع است ، غیر از ظان است غیر از شک است صرفا ؛ دو : کاشفیتش است که نظر به واقع دارد ؛ سه : انکشاف الواقع به ، اضافه ی بر کاشفیت انکشاف الواقع به ؛ چهار : جری عملی ، جری عملی بر طبق کشف ایشان تحلیلی که مرحوم نائینی دارند این است که شما در قطع چهار تا نکته دارد وقتی قطع پیدا می کنید درست شد ؟ اگر اماره ی معتبر آمد سه تایش هست یکی کاشفیت ، یکی انکشاف یکی جری عملی ، آن صفت خاص نیست .

چون آدم قاطع یک صفتی خاصی است غیر از آدم ظان است اگر اماره‌ی معتبر آمد آن صفت نیست اما کاشفیت هست انکشاف الواقع هم هست و جری عملی هم هست ، آن وقت در اصل محرز مثل استصحاب صفت نیست ، کاشفیت هم نیست اما انکشاف هست ایشان فرق را این جور می گذاشت ؛ در باب استصحاب انکشاف الواقع هست اما کاشفیت نیست و جری عملی .

پس در اصول محرز دو تا هست یکی انکشاف الواقع به مثل اینکه بگوییم بلی قد رکعت این بلی قد رکعت یعنی تو رکوع انجام دادی با اینکه می گوید شک دارم یقین ندارم به رکوع ؛ انکشاف ، رکعت یعنی انکشاف الواقع ، انکشاف هست و جری عملی . در اصول غیر محرز فقط جری عملی

یکی از حضار : در شبهه‌ی حکمیه هم استصحاب اصل محرز می شود ؟

آیت الله مددی : فرق نمی کند دیگر

یکی از حضار : آنجا که دیگر موضوع ثابت نمی کند

آیت الله مددی : چرا اثبات حکم می کند یعنی آثار حکم می آید .

ولذا فرق بین این دو تا بله آقا ؟

یکی از حضار : انکشاف ابداعی می شود یعنی ؟

آیت الله مددی : آها این انکشاف ، نائینی این را اضافه نکرده است ؛ این انکشاف ابداعی است .

یکی از حضار : این خوب متناقض نیست انکشاف با ابداع ؟

آیت الله مددی : نه ، این نفس انسانی است دیگر یک طبیعتی است در انسان شاید در استصحاب دیدید شیخ هم نقل می کند .

اصلا بعضی از اصولیین قدیم مخصوصا اهل سنت ما در شیعه ندیدیم چون این مباحث را بیشتر اهل سنت مطرح کردند عرض کردیم استصحاب از همان قرن اول مطرح است ها از قرن اول ، دوم مطرح است ، استصحاب جدید نیست اما در شبهات حکمیه که ایشان گفتند ، استصحاب از همان قرن اول ، دوم مطرح است لکن به تعبیر استصحاب نیست حکم را آوردند . یکی از نکات فنی که من همیشه عرض کردم این جزو اسرار علم اصول حساب می شود بعضی از ابیاحات اصول از قرن اول و دوم مطرح شده به این تعبیر نیست که ما می کنیم حکم را گفتند .

لذا از آن حکم در آوردند که مثلاً فرض کنید زن اگر از خون پاک شد و هنوز غسل نکرده می گفتند یحرم، تحرم المراءة این تحریم حکم است لکن روی استصحاب گفتند دقت کردید؟ یعنی قرن اول و دوم چون قرن فقهاست این دو قرن، قرن فقهاست؛ دقت می کنید؟ و آخر قرن دوم سعی کردند اصول را از فقه در بیاورند و و آخر قرن دوم حدیث هم وارد علوم حوزوی شد معارف دینی شد؛ در قرن اول اصلاً حدیث ما نداریم بحث حدیث ما نداریم، حدیث و رجال و طبقات و اینها همه برای قرن دوم بود.

لکن از قرن سوم شدت گرفت از قرن دوم آغاز شد در قرن سوم شدت گرفت و نتیجه‌ی این شدت تخالف شد تعارض شد بین فقه و بین حدیث این را من توضیح دادم چون ممکن بود یک حدیثی در قرن فقهاء جا افتاده بود در قرن محدثین که رسید قرن سوم جا نیافتاد همین حدیث لا ضرر دیگر مثال بارزش چند دفعه عرض کردم در موطئ مالک دارد قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار ایشان قبول دارد حدیث نبوی است مالک امام اهل مدینه است دیگر، بخاری قبول ندارد، مسلم هم قبول ندارد. در حدیث که آمد قرن سوم قبول نکردند، روشن شد؟

اما اهل سنت خیلی مشکل برنخوردند، حالا فرض کن قبول نکردند، بعد به شواهد، گفتند درست است حدیث ضعیف است لکن شاهد دیگر دارد با این راه وارد شدند ایشان، با شواهد آمدند. در میان شیعه مشکل چه شد؟ در قرن چهارم و پنجم حدیث و فقه ما تدوین حسابی پیدا کرد مثل کافی مثل من لا یحضر مثل تهذیب مثل کتب شیخ طوسی، ارزیابی حدیث قرن هشتم شد. آن مشکل شیعه اینجا شد فاصله‌ی زمانی زیاد بود ما قرن دوم، سوم بود دیگر خیلی فاصله نبود.

یعنی مثلاً احادیثی در کافی آمد قبول شد در فقیه آمد قبول شد روی ارزیابی علامه گفت ضعیف است؛ فتاوایی آمد مشهور شد شیخ و دیگران فتوا دادند مقنعه‌ی شیخ مفید، مقنعه‌ی شیخ فتوا دادند اینها آمدند گفتند دلیلش فلان روایت ضعیف است از قرن هشتم که علامه اصطلاحات را آورد، یعنی ببینید چهارم و پنجم را نگاه بکنید تا هشتم.

لذا بعد چه شد آمدند گفتند نه آقا ولو ضعیف است عمل کردند اصحاب مراد از عمل اصحاب از زمان شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی و بعد علمای بعدی تا زمان علامه عمل کردند پس قبول می کنیم. و لذا خوب دقت کنید من همیشه عرض کردم یک اصطلاحات را چون دیدم واقعا بزرگان حالا نه اینکه مثل ما بچه طلبه‌ها متأسفانه با اصطلاحات و اهل سنت خیلی دقیق آشنا نبودند، ببینید در میان اهل سنت همان قرن سوم بحث شهرت را مطرح کردند نه اینکه خیال کنیم مطرح نکردند، حدیث صحیح حدیثی دانستند که هم سندش معتبر باشد و هم مشهور باشد شاذ نباشد اگر سندش معتبر بود همه ثقات بودند اجلاء بودند لکن شاذ است قبول نمی کردند.

شهرت در بین اهل سنت در صحت حدیث تاثیر دارد به لحاظ شهرت نقلی، در میان ما شیعه بعد از علامه شهرت تاثیر داشت به لحاظ شهرت فتوایی عمل اصحاب این دو تا دو تا هستند اینجا هم متأسفانه اصحاب ما یک مقداری برایشان مشکل پیدا شد، ما یک نحو شهرت داریم آنها یک نحو شهرت دارند؛ مشکل زمان ما طولانی است سه قرن فاصله است چهار قرن فاصله است آنها مشکلشان این قدر طولانی نیست اصلاً مشکل آنها، آنها هم با همین مشکل برخورد کردند.

اما مشکلشان خیلی، حدیث رفع، رفع عن امتی خوب بخاری قبول ندارد؛ در قرن دوم متعارف بوده است الی آخره حالا نمی خواهم وارد این بحث ها بشوم. دقت کردید چه می خواهم عرض کنم؟ این نکات فنی است که در اینجا تامل بشود.

پس استصحاب که مرحوم نائینی اینجا احتمال دادند این جناب آقای چیز استصحاب هم اجازه از قبیل استصحاب باشد اصل محرز باشد من یک توضیحی برای استصحاب خارج شدیم، از بحث یک مقدار خارج شدیم ولی چون خیلی بحث کلیدی است بحث استصحاب یک بحث کاملاً کلیدی است که روشن بشود اصلاً نکته‌ی اشکال فنی در باب استصحاب کجا بوده چرا منشاء این شده که آن را اماره حساب کردند چون درش کاشفیت بوده مرحوم محقق نائینی گفت درش انکشاف الواقع به است.

ما آمدیم گفتیم این انکشاف هم ابداعی است حالا دارد وقت می‌گذرد، ببینید بین ابداعی و واقعی باید فرق گذاشت الان مشهور بین علما ملاقی عهد اطراف علم اجمالی متنجس نمی‌شود می‌دانیم یک قطره خون در یکی از این دو تا ظرف افتاد خوب از هر دو باید اجتناب کنیم، اما لباس من به یکی اش خورد می‌گویند اجتناب از این لازم نیست؛ یعنی چه؟

عرض کردیم آن نکته‌ی فنی اش این است در باب علم اجمالی ما یک واقع داریم آن واقع این است که آن قطره‌ی خون در یک اناء افتاده است یک اناء، یک ابداعی داریم هر دو اناء را اجتناب کنید این ابداعی است. محرز هم نیست؛ این ابداع نفس شماس است. پس کل واحد نجس ابداعی و احدهما نجس واقعی؛ روشن شد؟ آقایان چیزهای دیگری نوشتند ما از این راه وارد شدیم

یکی از حضار: بهر یقهما یتیمم اشاره به چه دارد؟

آیت الله مددی: آن اشاره به مساله‌ی اینکه از هر دو استفاده نکند بحث نجاست نیست.

یکی از حضار: ابداعی نمی‌شود؟



آیت الله مددی: ابداعی هست اما چون باید احراز چیز بکند که واجد وضوء هست احراز، روایت داریم بهر یقهما یتیمم در آنجا هم داریم. دقت کردید چه شد چه می خواهیم بگوییم؟

اگر با یکی ملاقات کرد با نجس ابداعی ملاقات کرده نجس ابداعی منجس نیست؛ روشن شد؟ اما اگر همان ثوب با هر دو ملاقات کرد آن می شود نجس واقعی، نجس واقعی منجس است. ابداعش هم به خاطر آن صور ذهنی است در صورت ذهنی خودش روشن شد؟ ابداعی که در استصحاب است مرحوم نائینی اسمش را گذاشته انکشاف؛ آقای خوئی خیال کردند کاشفیت است.

به نظرم در مصباح الاصول سه تا دارد چون به نظرم شاید در شرح دیگری هم از مرحوم نائینی سه تا آمده اما من از آقای بجنوردی چهار تا شنیدم نمی دانم در منتهی هم آورده ایشان آقای بجنوردی یا نه الان در ذهنم نیست با اینکه اینجا را هم نزد ایشان بودم اصلا این مباحث قطع و اینها را خدمت خود ایشان در درس حاضر می شدیم.

علی ای حال پس این نکته را دقت بکنید در اصول محرز انکشاف الواقع می گوید هست، اما کاشفیت نیست. ما عرض کردیم آن کاشفیت جعلی نیست واقعی است و اما انکشاف الواقع ابداعی است اصل محرز هم ابداعی است هر دوی ابداع است؛ گاهی ابداع می کند نفس را انجام بدهد گاهی ابداع می کند نفس می گوید نجس است، این پاک است، این مزکی است، این طاهر است و الی آخره. مرحوم نائینی، حالا برگردیم به بحث خودمان، مرحوم نائینی اجازه را در بنابر اینکه کاشف باشد گفتند این کاشفیتش یا به نحو اماره است یا به نحو اصل عملی امارت هم یا سببیت ببینید اگر اماره تاثیر گذاشت می شود سببیت، تاثیر نگذاشت می شود طریقت؛ اگر اماره خود اماره تاثیر گذاشت می شود موضوعیت یا سببیت، اگر هیچ تاثیر نگذاشت می شود طریقت یا مرآتیت، این مراد ایشان از طریقت یا مرآتیت این است، خبر واحد بنا بر مشهور بین علمای ما، بین شیعه مسلما این طور است این از باب به اصطلاح تاثیر طریقی، طریقت دارد.

اما مثلا قول اهل خبره فتوای مجتهد موضوعیت دارد این دو تا با هم دیگر فرق می کنند لذا ما همیشه عرض کردیم گاهی اوقات دو تا مطلب در مقام بیان یک جور می آید اما در مقام نکته ی فنی با هم فرق می کنند. اگر گفت قلد المجتهد العادل این از باب موضوعیت است اگر از باب موضوعیت شد صرف الوجود است اما اگر گفت صدق العادل این از باب طریقت است چون عادل طریق صرف است. یکی آمد گفت در حرم باز است یکی می گوید من آنجا بودم در حرم بسته است این دو تا با هم معارضند این طریق صرف است دیگر مصلحتی ایجاد نمی کند اینکه خبر بدهد مصلحتی ایجاد نمی کند.

پس اگر گفت طریقت اگر خود طریق ایجاد مصلحت کرد یعنی ایجاد نکته ای کرد این می شود موضوعی اینکه می گوید اماره بنا بر سببیت این سببیت هم می گویند موضوعیت هم می گویند ، اماره بنا بر طریقت ، اماره هیچ تاثیر نداشته باشد می شود طریق ، هیچ تاثیری نکند می شود طریق .

یک قاعده ای دارند آقایان اهل سنت بیشتر مخصوصا که اصل اولی در تعارض خبرین تساقط است اصل اولی در تعارض فتوین تخییر است که آقایان گیر کردند چرا این را چطوری درستش کنند ، جزو به قول بعضی از آقایان اصولیین می گفتند این جزو اسرار فن است من هم الان نمی خواهم توضیحش را بدهم .

علی ای حال آن اصل اولی را در تعارض خبرین تساقط گرفتند ، اصل اولی در تعارض دو تا فتوی را تخییر گرفتند اشاراتی الان به آن کردیم باید صحبت بیشتری بشود حالا نمی خواهم وارد آن بحث بشوم ، دقت فرمودید ؟ این نکته را خوب دقت کنید ، اگر موضوعی شد آن وقت صرف الوجود می شود اگر طریقه ی صرف شد وجود ساری می شود به نحو وجود ساری .

یعنی صدق العادل همه ی عدول را می گیرد حتی معارض را و لذا تساقط است اما قلد المجتهد و لذا این اشکالی که می گویند اگر ولایت فقیه را قبول کردید چند تا فقیه بودند مقوله ی ولایت مقوله ی صرف الوجود است یک فقیه متصدی شد دیگر جا ندارد فقیه بعدی متصدی بشود . روشن شد مطلب چه می خواهم بگویم ؟

چون موضوع تصدی ولایت فقیه منصبی است که متصدی ندارد فقیه متصدی شد پس منصب بلا متولی نیست دیگر جایی نیست که فقیه ثانی باید متصدی بشود ، مسجدی است که متولی ندارد فقیه می آید متولی او می شود فقیه دوم ، لذا مجال ، این خودش نکته ی فنی است که دیگر باید با ارتکازات عقلائی درست بشود ، بین وجود ساری ، وجود ساری هم کلی است هر چه عادل ، هر عادل گفت ما حجت می دانیم . اما صرف الوجود اینطور نیست صرف الوجود آن حقیقتی است که به وجود واحد محقق می شود فرد دوم ندارد مصداق دوم ندارد یک مصداق بیشتر ندارد ، ما این را توضیح دادیم ولایت از مقوله ی صرف الوجود است هر فقیهی بیاید بگوید من ولایت دارم چنین چیزی وجود ندارد .

این اشکالی که الان عده ای می کنند این چون توجه نشده است خیال می کنند اگر ده تا فقیه بود ده تا ولایت دارد ؛ نه این نیست ، اگر فقیه البته حالا بحث ولایت فقیه حالا چون بعد خواهد آمد ان شاء الله متعرض می شویم اگر ولایت را قبول کردیم ولایت فقیه ، ولایت ماهیتا صرف الوجود است ماهیتش صرف الوجود است .

چرا چون ولایت به خاطر پر کردن یک خلل یک نقصی است اینکه بعضی از آقایان نوشتند که این مثلا ولایت برای سفهاء و مجانین و مثلا بچه هاست چون نقص دارند ولایت فقیه معنا ندارد چون جامعه ی عقلاست یعنی چه ، اینها ملتفت نشدند نه نقص هر چیزی به حسب خودش است اگر ولایت فقیه گفتیم این به خاطر اینکه جامعه نقص دارد به حسب یک : بیان حکم الهی ، دو : پیاده کردن حکم الهی ؛ نقص جامعه این است نه اینکه نقص جامعه جنون است نه اینکه چون بچه است .

آن که در جامعه ، روشن شد ؟ آن که فقیه می آید پر می کند جنون نیست ، نگوید آقا ؛ دیدم یک آقای نوشته ولایت برای مجانین و اطفال است یک آقای نوشته نه ولایت برای ، اسم نمی برم می شناسید ، ولایت برای عقلاء و مثلا متفکرین است ، نه آن درست است نه آن درست است اصلا در ولایت اجتماعی فرد و صنف و طائفه نگاه نمی شود ولایتی که می آید بر جنگل هم هست بر کوه ها هم هست ، بر همه ی امکانات یک جامعه است اصلا نگاه به اینکه این بر مجانین است این بر عقلاء است آن یکی نوشته بر عقلاء است یکی نوشته بر مجانین ظاهرا هر دو اشتباه رفتند ملتفت نشدند .

ولایت فقیه اگر آمد آن معنایش این است آن نقصی که در جامعه هست یک : حکم الهی را مناسب با شرایط اجتماعی بیان کردن و پیاده کردن .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین